

« مغ - دیر معان »

برخی از فرقه‌های صوفیان ، چون اباحیه (۱) و ملامتیان که از قرن هفتم به نام قلندریه معروف شدند، از اظهار قبایح و بیان معایب نفس خود در میان مردم باز نمی‌ایستادند، به این معنی که آشکارا و به عمد برخلاف احکام شرع و رسوم متداول رفتار میکردند . و در توجیه کارهای خود چنین می‌پنداشتند که از معصیت مبرا هستند و در کمال نفس بدان پایه رسیده‌اند که ارتکاب معاصی آنان را زیان نرساند ، همچنان دریای بیکران، که مردارها ، آب آنرا نتواند آلود .

نیست بجزی ، کو کران دارد که تا
تیره گردد او ، زمردار شما
یاهمچون نور خورشید که به پلیدها تابد و نیالاید .

نور خورشید از بیفتد بسر حدث
او همان نودست نپذیرد خبث

و هم می‌خواستند که نظرها از آنان بر گردد ، مورد ملامت قرار گیرند و مردم از آنان بگسلند ، تا غرورها بشکند . پای بند خود و خود بینی نشوند ، چه گفته‌اند « هر چند الفت از خلق گسسته‌تر بود به حق پیوسته‌تر بود ، حکایتی است که بایزید از حجاز می‌آمد ، در شهر آوازه افتاد که ، بایزید می‌آید . مردم شهر جمله به پیشباز رفتند تا به اکرام وی رابه شهر آوردند ، بایزید به مراعات ایشان مشغول شد . ولی از حق سبحانه باز ماند و متفرق خاطر گشت . چون به بازار رسید قرصی نان از آستین بیرون آورد و مشغول خوردن شد و این در ماه روزه بود . جمله از وی برگشتند و بایزید راتنها رها کردند ، مریدی باوی بود ، شیخ به او گفت: دیدی که یک مسئله از شریعت بکار بستم ، چگونه همه خلق مراد کردند؟ گویا به همین منظورها بوده است که در آغاز صوفیانی ازین دست و گویند گانی از عرفا سخنانی کفر آمیز که مورد ملامت تواند بود ، در گفتار خویش می‌آورده‌اند، و با اصطلاحاتی از دین مسیح و آیین زرتشت ، چون : راهب - ترسا - مغ - دیرمغان - مغبچه - موبد - گبر و جز اینها در اشعار خود داخل می‌کرده‌اند .

بجز ابوسعید ابوالخیر عارف بنام قرن پنجم هجری که دوبیتی‌های عرفانی چند ازودر

(۱) - ملحدان ، کسانی که چیزی حرام و ناروا ندانند .

کتاب مشهور اسرار التوحید (۱) در ضمن شرح مقامات و کرامات وی نقل شده است ، سنائی غزنوی - (۴۳۷ - ۵۳۵) را باید نخستین شاعر عارفی دانست که در قلندریات خود به آوردن این چنین مصطلحات پرداخته و پیشرو دیگران بوده است :

آن خم که برومهر مغانست نهاده
از دین مسلمانى، چون نام شماراست
الا به من مغ سپارید علی‌الله
از دین مغان شرم مدارید علی‌الله

گشست سنائی، مغ بی دولت و بی دین
مسجد به تو بخشیدم، میخانه مرا بخش
از دیده‌ی خود، خون بمبارید علی‌الله
تسبیح ترا دادم ، ز نار مراده

هر کس که نیاید به خرابات و کند کبر
همه شب مست و مخمور به عشق آن بیت کافر
اورا ، بر خود راه‌مده، بار مراده
مغان دایم برند آتش زبیت النادمین هر شب
در سلسله‌ی زلف چو ز نار کشیدی
پس از سنائی و به پیروی از او ، نیز دیگر عارفان شاعر و حتی شاعران عارف مسلک که چندان در کار تصوف و عرفان نبودند ، الفاظی حاکی از کفر و مصطلحاتی از کیش زرتشت و دین عیسی در سخنان خود گنجانند . و برای پرهیز از هنگامه‌ی غوغا بیان وقتندی اهل ظاهر (قشریون) ، هر کدام ازین الفاظ را تمبیر عرفانی آوردند، چنانکه به مثل گفتند:

دیر مغان : کنایه از مجلس عرفاست .

گبر : عارفی را گویند که یک رنگ باشد و یک رنگ وحدت شده باشد .
خرابات مغان : مقام وصل و اتصال را گویند که واصلان بالله از باده‌ی وحدت سر مست کند .
پیر مغان : انسان کامل باشد .
مغیچه : تجلیات فاسده‌ی سالک را گویند .

ترسا بچه : جاذبه‌ی ربانی و جالبه‌ی روحانی . عطار گوید :

ترسا بچه‌ی بی‌دلستانی
دانی که خوشی او چسان بود
دردست شراب ارغوانی
بر بسته میان خود به زار
چون عشق به موسم جوانی
و اندر سر زلف دلربایش
بگشوده جهان به درفشانی
آمد بنشست و پیر مارا
صد عالم کافر ی نهانی
برزد محکش به امتحسانی

(۱) - من گبر بدم کنون مسلمان گشتم
از بهر بتی گبر شوی عار نیسو
تا گبر نشی ترا بتی یار نیسو (ص ۸۵)
تامی خورم امروز که وقت طرب ماست (ص ۲۱۶)
تا نام تو کم دردهن انجمن آید (ص ۲۹۴)
ساقی تو بده می ، مطرب تو بز ن رود
کوشم که بیوشم صنما ، نام تو از خلق

دردی ستود، درود دین کرد
 یارب زقضای ناگهانی

القصه چو پیر روی او دید
 افتاد و بشد به ناتوانی

ترسا پیچره را به نزد خود خواند
 گفتا که بخوان از آنچه دانی

گفتا که نشان عشق جایی است
 کانجا نه تویی و نبی تو آئی

در این میان ، حافظ شیراز بزرگترین غزلسرای قرن هشتم بیش از دیگر گویندگان ،
 دل انگیز تر از همه ی آنان ، به ذکر اینگونه مصطلحات بخصوص به الفاظ مربوط به آیین
 زرتشت پرداخته است :

گر چنین جلوه کند مغبچه ی بادیه فروش
 خساک روبر در میخانه کنم مژگان را

در دیر مغان آمد یادم ، قدحی در دست
 مست از می و میخواران از نرگس مستش مست

گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهبست
 گفت این عمل ، به مذهب پیر مغان کنند

پس چنانکه می بینیم واژه ی «مغ» یامرادفات آن، در زبان شعر و ادب فارسی يك کلمه ی
 ناشناخته نمی باشند. این نام از روزگاران بسیار دور به پیشوایان دین زرتشتی ، اطلاق شده
 و خود نامی ست ایرانی. عربان آنرا «مجوس» خواندند . «گیر» یا «گور» که بعضی آنرا
 صورتی از لغت «کافر» و بمعنی کافر گرفته اند نام ناورایی ست که دیگر برادران مسلمان زرتشتیان
 به جای «مغ» آوردند .

و در نظام و نثر ، این هر سه کلمه را غالباً «به جای مطلق زرتشتی یا آتش پرست و حتی
 به معنی «بیرون از دین» و مشرک بکار بردند و گاه برای استخفاف بیشتر پسوند تحقیر (ك)
 نیز به آن افزودند ، در لغت فرس اسدی نویسد :

مغ ، گبر آتش پرست بود و عنصری گفت :

چو شب رفت و بردشت پستی گرفت
 هوا چون مغ ، آتش پرستی گرفت

همو جای دیگر ، خطاب به سلطان محمود غزنوی گوید :

تو مرد دینی و این رسم ، رسم گبرانست
 روا نداری بردین گبرکان رفتن

واژه ی «مه بد» در زبان پهلوی «مگوبت» که عنوان روحانیان زرتشتی ست جزء اول آن
 «مگو» همان کلمه ی مغ میباشد . و جزء دوم «بت» یا «بد» پسوندی ست که در کلماتی چون
 سبهد ، دبیر بد ، اندرز بد و جز اینها نیز آمده و معنی آن دارنده است .

موبد آذرپرستان رادل من قبله شد
 ز آنک عشقش دردل من آذر برزین نهاد

معزی

سپرده عنان موبد چند را
 گرفته به کف ژند و پساژند را

امیر خسرو

دراوستا برای مفهوم روحانی، واژه ی آثرون می آورد ، چنانکه اشپیکل ایران شناس

بنام آلمانی نیز آثروانان و مغان را مرادف هم دانسته و هیچگاه در اوستا از مغان سخن نرفته است ، مگر یک بار به واژه «مغو» Maghu برمیخوردیم. آنهم جزئی است از کلمه مرکب «مغو تبیش» در معنای آزارنده مغ . اما در گائها یعنی قدیمترین بخش اوستا و سرودهای منسوب به شخص پیامبر ایرانی بارها به لفظ مگک Maga (مغ) و به مشتقاتی از این اصل برمیخوریم و همچنان واژه مگو Magu در فارسی باستان همین کلمه «مغ» میباشد ، چنانکه در گزارش سرکشی گنومات (بردباری دروغین) ، در کتیبهی بیستون چندین بار اویگ مغ خوانده شده است .

هرودت ، مغان را در اصل از قوم ماد می‌داند و گوید آنان در دربار مادها خوابگزاران و رای زنان بانفوذی بودند (کتاب اول بند ۷) - آنگاه که شریعت زرتشت در ماد و پارس گسترش یافت ، مغان نیز پیشوایان دین جدید شدند ، ولی بسیاری از محققان برین عقیده‌اند که شغل مغان منحصر به امور مذهب نبوده است ، بلکه بسیاری از آنان پزشک و آموزگار و منجم و سالنامه نگار بوده‌اند و در میان خود تعلیمات ویژه‌یی داشته‌اند که بیرون از گروه خود آنان کسی بر آن دسترسی نداشت ، پیشه مغان موروثی بود و از پدر به پسر انتقال می‌یافت ، در دربارها پایه‌یی بس بلند داشتند ، تا بدانجاکه نویسنده کمبوجیه هنگام عزیمت به مصر مغی پاتزیث نام را به سرپرستی و نگهبانی خانواده‌ی خود گمارد ، در دوره ساسانیان این پیشوایان دینی مقام والاتر و بالاتری یافتند و اختیارات آنان محدود بحدودی نمی‌شد ، موبد موبدان بدست خود تاج پسرشاه می‌نهاد ، گاه میشد شاهزاده‌یی را که خود می‌خواستند بر تخت می‌نشاندند یا شاهی را از تخت فرود می‌آوردند و این قدرت و دیگر امتیازات ناروا ، از آن جهت بود که پایه‌های تخت ساسانیان بر دوش روحانیون استوار می‌گشت ، بدین معنی که میدانیم ، نیای اردشیر بابکان مؤسس حقیقی این سلسله ، موبد موبد ناهید دراستخر بود ، پدر او (بابک) از آذربایجان شمرده میشد ، وی از مؤمنان دین زرتشت و زنده کننده‌ی آداب و رسوم فراموش شده‌ی آن آیین بود ، هموست که فرمان داد ، اوستای پراکنده را گردآورده ، به زبان پهلوی تفسیر بر آن نوشتند .

این پادشاه بیاری روحانیان به سلطنت نشست و دین زرتشت را به وسیله همین موبدان انتشار داد ، این جمله کارها موجباتی فراهم آورد تا روحانیان توانستند بدان پایه از قدرت برسند تا بر پادشاهان برتری یابند و در همه‌ی شؤون اجتماعی دخالت‌های ناروا کنند و نیرومندترین طبقه را در ایران آن روز تشکیل دهند با وصف این طبقات آنان متفاوت بود ، پائین تر از همه ، مغان و بالاتر از مغان ، موبدان و هیربدان قرار داشتند ، موبدان موبد و هیربدان هیربد نیز دارای عالیترین مقام و در طبقه نخستین بودند .